

آریایه

www.ariaye.com

what ariaye site is about

NEWS

REVIEWS

EVENTS

FEATURES

بنام خداوند دانا و توانا



قیام

ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم
آزادم کن که لایق بند نیم
گر میل تو با بی خرد و نادان است
من نیز چنان اهل و خردمند نیم

یادآوری :

قرار بود در همایش سی و پنجمین سالگشت شهادت محمد طاهر "بدخشی"، که از جانب شماری از رهروان و دوستدارانش به تاریخ 28 دسامبر 2014 میلادی، در شهر تورنتوی کشور کانادا برگزار گردید، صحبت فشرده و کوتاهی، در ارتباط با برخی از عملکردها و گوشه از دیدگاه های شهید "بدخشی" داشته باشم. وضع صحی اجازه نداد، تا در این احتفال اشتراک ورزم. لازم دانستم تا آنچه را، در آن محفل ارایه می داشتم، با خواننده گان این سطور شریک سازم.



"بدخشی"، خان عبدالغفارخان

"بدخشی" و

به اجازه گرداننده گان ارجمند، آقای صبور "صهیب" و نیلوفر جان "ظهوری"، با تقدیم سلام و احترام به حضار گرامی و به خصوص مهمانان گرانقدر و با درود به روان بی شمار شهدای سرزمین عذاب دیده افغانستان.

سرزمین ما درازنایی تاریخ خویش مردان نام آوری، در عرصه های مادی و معنوی از جمله تفکر، پیکار، مبارزه و عدالت خواهی داشته و تاریخ نگارانی چند با وجود ممانعت های زمامداران و حکام مستبید، از آنها و از کارکردهای شان یادکردهای دارند. فرصت زمانی اندک، مجال این را نمی دهد، تا از هریک نام و نشان گویم. ولی این محفل اختصاص دارد به سالگشت شهادت محمد طاهر "بدخشی"، بدین لحاظ می خواهم بحیث شاگرد خورد اش، سخنی چند در باره برخی از عملکردهای فردی و گوشه از دیدگاه های این مرد خدا، داشته باشم.

"بدخشی" را در زمان حیات اش، بسیاری از یاران و شاگردانش، "اکه" صدا می زدند، کلمه "اکه" در برخی از مناطق کشور به برادر بزرگ خانواده اطلاق می شود. "اکه بدخشی" نام مستعار تشکیلاتی خویش را، "بابک" انتخاب کرده بود و در پای برخی از اسنادی محرم که با برخی از سیاسیون و دانشمندان، از جمله به آقای عبدالمجید "مازیار" در افغانستان، آقای پروفسور حقنظر "نظروف" در تاجکستان، همچنان با آقای افضل بنگش، رهبر "مزدور کیسان پارتی" در پاکستان و غیره نوشته و ارسال داشته، کلمه "بابک" را بکار برده است. بزرگان محترم! در ابتدا می خواهم چند مثال از عملکردهای فردی و ابتکاری "اکه بدخشی"، که عمیقاً جنبه های اجتماعی، تربیتی و سیاسی دارند و در ضمن حکایتگر مهربانی و مواظبت او را به دیگران بازتاب می دهد، با شما گران مایگان و عزیزان عالیقدر شریک سازم:

یک - در نیمه های دوم سال 1351 و اول 1352 خورشیدی، در ارتباط با خشکسالی ها و گرسنگی های سالهای 1350، 1349 و 1351 خ، در بخش های از منطقه های کشور از جمله بدخشان، فحطی و گرسنگی بیداد می کرد، جامعه جهانی مواد غذایی زیادی را به عنوان کمک بشردوستانه به افغانستان ارسال داشت. مگر مواد مذکور به مستحقین اصلی آن، طور که لازم بود و انتظار می رفت توزیع نگردید. بدین لحاظ مظاهره و راهپیمایی گسترده و عظیمی در شهر فیض آباد راه انداخته شد. خلاصه پنج تن هریک مولانا بحرالدین "باعث"، ظهورالله "ظهوری"، محمد صدیق "ساعی"، حیات الله "رنجبر" و اینجانب (قیام الدین "قیام") به جز مولانا "باعث" (رژیم 7 ثور او را بدون محاکمه تیرباران نمود) دیگران همه جان در تن دارند. بعد از طی مراحل محاکماتی، به زندان دهمزنگ در کابل انتقال گردیدند. زندانبانان - محکومین را در محوطه "قلعه کرنیل" آن زندان جابجا نمودند. در این محوطه، تعدادی از محبوسین سیاسی، از جمله آقایان انجنیر محمد عثمان، فدا محمد "فدایی"، دکتر امیر محمد از میمنه (هر سه به جاودانگی پیوسته اند) و غلام دستگیر "پنجشیری" آنجا، دوره محکومیت حبس تنفیذی سیاسی خویش را سپری می کردند.

یکی از روزها مولانا بحرالدین "باعث" دچار تکلیف صحنی (تسمم) گردید، چند ساعتی سپری نشده بود، "اکه" داخل اتاقهای ما در زندان دهمزنگ گردید، بعد از احوالپرسی، سپردن دوا و توصیه دکتر به مریض و تبادل نظر، اتاقها و سراچه ما را ترک نمود و داخل اتاق انجنیر محمد عثمان گردید، با موصوف چه گفتگوی داشت احد اقل من ندانستم و از راهی آمده بود (دروازه بزرگ و فرعی زندان متصل به کوه دهمزنگ، که صرف جسدهای اعدامی ها و قصاص شده ها، برای تحویل دهی اقارب شان و یا جهت دفن از این دروازه استفاده می شد و بس، متباقی ایام قفل و بسته بود) دو باره برگشت.

فردای آن روز سه تن (ساعی، رنجبر و اینجانب) را، انجنیر محمد عثمان، نظر به خواهش "اکه" (قبلاً آگاه نبودیم) به شاگردی پذیرفت، آن بود همه روزه مابقی مدت حبس زندان را، نزدش به عنوان شاگرد زانو زدیم، لازم به یاد آوریم چیزهای از انجنیر روانشاد آموختیم و خاطره های نیک و ارزنده ازش دارم و تا پایان عمر، نزدم عزیز و گرامیست. راستی در آن وقت، از بابت این حرکت "اکه بدخشی" در ذهنم چیزهای خطور کرد: - از خود پرسیدم، این مرد خدا، با سرباز یا سربازان و افسر دروازه زندان، چگونه رابطه برقرار کرد - چه سان اعتماد آنها را جلب نمود، تا آماده چنین کاری خطرناک شوند. - چطور به زودی و به موقع دروازه بانان "اکه" را از مریضی مولانا "باعث" و نوعیت مریضی اش، باخبر ساختند - "اکه" بدون ضیاع وقت و معطلی، خود را به دکتر معالج رساند، دوا گرفت و با هنر چریکی به درون زندان نزد یار عزیز و مریض خویش رسید. - و چطور آگاه است، سه تن جوان زندانی مربوط تشکیلات "محفل انتظارش" بدون ثمر و دست آورد معنوی، زندان را سپری می کنند و دست به دامن دوست مهربانش انجنیر محمد عثمان می زند، تا سه تن جوان را به شاگردی بپذیرد، از او لیبیک می شنود و به خواهش "اکه" در این جهت آقای انجنیر، عمل خالصانه و صادقانه انجام می دهد. اگر این رویداد بیشتر موشگافی گردد، رمز و راز بیشتری، نیز در خود نهفته دارد.



دو - 26 اسد سال 1350 خ، آواخر سلطنت محمد ظاهر شاه، از بابت عملکرد خشن و بی باکانه غند ضربه، از کابل برای سرکوب مردم یمگان مربوط ولایت بدخشان، تحت قومانده مستقیم آقای جنرال سردار محمد ولی، در ارتباط با حادثه معدن لاجورد، به محل اعزام شده بود. راهپیمای و مظاهره مسالمت آمیز، عمدتاً از طرف متعلمین مکتب لیسه شاه محمود (کوچه فعلی) در شهر فیض آباد راه اندازی گردید و از عملکرد قوای قهریه نظام، در ضدیت با دموکراسی ("اکه بدخشی" در متینگی در جوار پارک زرنگار شهر کابل گفته بود، میتوان از دموکراسی در کابل نام برد، ولی گرفتن نام دموکراسی در محلات، جرم و گناه شمرده می شود. مصداق پیدا کرد.) که در قانون اساسی نظام محمد ظاهرشاه، (از برای تفنن) درج شده بود یا آوری گردید. در ارتباط با این مارش و مظاهره، برای تعدادی از پیشگامان آن پرونده سیاسی ترتیب گردید و بنا به شرایط آن وقت دنبال نگردید. مگر در ماه حوت 1353 خ اوایل زمامداری محمد داود خان، پرونده مذکور از سر گرفته شد و محاکمه غیابی با راهکارهای توطئه آمیز، تحت ریاست قاضی آقای عبدالعظیم "جلیلی" (حیات دارد) علیه متهمین (گردانندگان مظاهره) دایر گردید.

در نتیجه هفت تن شاگردان لیسه "شاه محمود" هریک، محمد بیک، عبدالروف "فطرت"، عبدالحق، حیات الله "رنجبر، عبدالله، رحمت الله و اینجانب و به استثنایی یک تن (محمد بیک توسط جهادگران به جرم روشنفکر و معلم بودن، در ولسوالی بهارک بدخشان تیرباران گردید) متباقی حیات دارند، از جمله تعدادی هشت ماه و تنی چند به شش شش ماه حبس تنفدی محکوم گردیدند. ماه حمل 1354 خ، پولیس محل، محکومین را جلب نمود و به ریاست محاکم ولایت تسلیم داد، محریر ریاست محاکم (آقای فیض الله فعلاً در قید حیات است) بدون معطلی حکم محکومیت جلب شده ها را ابلاغ نمود. هر یک محکومین، در دفتر - پارچه های ابلاغ فیصله ریاست محاکم نداشتند: ما متهمین از محاکمه خود و چگونگی آن آگاهی نداشتیم، برای ما کسی صورت دعوی نداده و حق دفاع قابل نشده و در غیاب ما محکمه صورت گرفته، بناً با فیصله یکجانبه و غایبانه ریاست محاکم، قناعت نداریم. محریر موصوف وارخطا، موضوع را به رئیس محاکم (جلیلی) اطلاع داد، رئیس محاکم، پارچه های ابلاغ فیصله های محکمه خویش را پاره نمود و برای متهمین صورت دعوی سپرد و فرصت زمانی قایل شد، تا از خود دفاع کنند. اما متهمین، بی باوری خود را نسبت به برخورد حکومت محلی و ریاست محاکم بدخشان اعلان داشتند، که علیه ما دسیسه و توطئه دارند. (تصادفاً در جریان موضوع، از شروع تا ختم سه تن از بزرگان قریه (قچی) از جمله ارباب محمد عالم، تماشاگر جریان رویداد بودند.) قاضی اشاره به آنها نمود و گفت: اینها شاهد اند، بروید آنگاه با دفاعیه خویش حاضر شدید، محاکمه دایر خواهد شد. آن بود ما متهمین، صورت دعوی جمعی خود را اخذ نموده، ریاست محاکم را ترک نمودیم.

چون آنزمان در ولایت بدخشان، دارالوکاله و وکیل مدافع وجود نداشت، به نماینده گی یاران هم پرونده خویش، راه کابل را پیش گرفتیم. در کابل خدمت "اکه" رسیدیم و شرح حال گفتیم، صورت دعوی را اخذ نمود و آن را به خوانش گرفت. بدون درنگ یادداشت عنوانی آقای عبدالهادی "کریم" نوشت، آدرس دارالوکاله او را برایم نشانی کرد و تاکید ورزید، نتیجه کارکرد آقای "کریم" را از بابت دفاعیه، برایشان گزارش دهم. به آدرس دارالوکاله رسیده، یادداشت "اکه" را برای آقای عبدالهادی "کریم" سپردم، با پیشانی باز و با حرمت زیاد، از بابت یادداشتی "اکه بدخشی" با من برخورد نمود، چند سوالی پیرامون اصل پرونده داشت، جواب اخذ نمود و گفت، فردا نزدم بیا، چنین کردم، دفاعیه را ازش گرفتم، ابراز سپاس کرده و خداحافظی نمودم. نزد "اکه" رسیدم. دفاعیه را اخذ نمود و آن را به خوانش گرفت، چند جای دفاعیه را تصحیح کرد و با مهربانی من را نوازش و دلداری داد و پرسید پول خرج راه را تا بدخشان داری؟، گفتم بلی، اضافه کرد برو خدا حافظ و به یاران هم دوسیه ات سلام بگو.

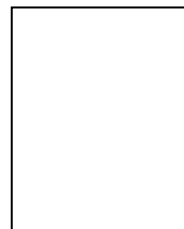
بدخشان رسیدم سلام "اکه" را به دیگران رساندم و جریان سفر را بازگو کردم همه خرسند شدند. چند روز بعد یکجا با شرکای هم پرونده خویش، نزد رئیس محاکم رفتیم، در نتیجه جزائی محکومیت هشت ماه حبس قبلی به هشتصد و شش ماه محکومیت حبس به ششصد افغانی تعدیل گردید، در آن وقت 800 و 600 افغانی پولی کمی نبود که خانواده های کم درآمد ما متعلمین برای بیان دموکراسی خواهی فرزندانمان محکوم گردیده بودند آن مقدار پول را قرض وام کردند و پرداختند.

از آن تاریخ زمانی زیادی می گذرد چند ماه کم - چهار دهه، اما مهربانی و برخورد معلمانه "اکه" و آقای "کریم"، هنوز در ذهن و ضمیرم حک شده و در روح و روانم جا دارند. همچنان احترام آقای عبدالهادی "کریم" به یاد داشت "اکه بدخشی" و مسیرت اش از اجرایی مجانی کار من و یارتم، قابل ستایش - مردان با خرد و بزرگ زمانه ماست و به هیچ وجه فراموشم نخواهم شد.

سه - زمانی از بابت تکلیف صحنی که داشتیم به کمک یکی از دوستانم، نزد آقای دکتر چوپان، در شهر کابل رسیده و در کلینیک شخصی موصوف عملیات شدم، با ختم عملیات و با رفع بیهوشی، چشم باز کردم، اولین کسی را پرهیزانه به دست بالای سر خود دیدم "اکه بدخشی" بود و یکی دو شاهد صحنه از جمله ضیاالحق "حافظی"، خوشبختانه هنوز زنده است. به راستی آنگاه تکلیفی برایم دست می دهد و کسی را دچار تکلیف یا تکالیف صحنی می بینم، چهره آن روز "اکه" آن مردی از تبار "عیاران"، پیش چشمانم مجسم می شود. یاد او و همچون انسان گرامی باد.

چهار - نیمه اول سال 1356 خ نشست مشترک هیئت های رهبری سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و یکی از جبهات سازمان آزادیبخش فلسطین، در خانه شادروان آقای محمد ظاهر "یونسی" در ساحه گذرگاه شهر کابل صورت گرفت. از اعضای اشتراک کنندگان جانب "س.ا.ز.ا"، یادم هست "اکه بدخشی"، انجنیر محمد حسن، دگرمن سید مبین (جان های هر سه تن را حاکمیت 7 ثور از تن ها جدا ساخت) ... و از مهمانان دو تن از جمله دکتر عبدالخلیل حضور داشتند. نیاز محمد به عنوان سالخورده ترین، عبدالطیف نوجوان و اینجانب به عنوان جوان اعضای سازمان در گوشه سالون مذاکره، ناظر و تماشاگر نشسته بودیم. جالب ترین بخش صحبت "اکه" را یاد آور می شوم، خطاب به مهمانان چنین گفت: ... تا زمانی، کسانی از ما (سازمان) بحیث یار شما در پهلوی برادران فلسطینی، دین خود را ادا نکرده باشند و تا زمانی چنین افرادی، از ما را، در پهلوی خویش آموزش و پرورش نداده باشید، باورمندی به یکدیگر دشواری های خود را خواهد داشت... (چه بهتر آقای لطیف "پدرام"، باقیمانده را، تکمیل نمایند). "اکه بدخشی" باور داشت و میگفت احزاب و سازمانهای در حال مبارزه بیشتر قابل باورند تا احزاب و سازمانهای که به حاکمیت رسیدند، در وجود اولی روحیه انقلابی و همکاری بیشتر متصور می باشد و در وجود دومی، روحیه سود جوی و منفعت خواهی بیشتر نهفته است.

خلاصه در ادامه ملاقات های قبلی و ملاقات آخری، نظر به هدایت و توصیه "اکه بدخشی" و تصمیم رهبری وقت سازمان، سه تن بنام های مستعار "حکیم"، "مولا" و "امام"، در اواخر سال 1356 خ، در همکاری با "مزدور کیسان پارتی" به رهبری "افضل بنگش"، برای سروی و آموزش به برخی از حوزه های انقلابی منطقه کمر سفر بستند (یکی از اعضای رهبری وقت سازمان "م. ر." هنوز حیات دارد، مسئولیت سر براه سازی و تطبیق پروژه مذکور را عهده دار بود، چون اجازه ذکر نام اش را تا هنوز به دست نیاورده ام، بناً از ذکر نام اش خود داری می کنم) و بنا به دلایلی، پروژه پیشبینی شده ناتمام ماند. دو تن اولی (حکیم و مولا) در رژیم 7 ثور جان باختند و سومی هنوز نفس می کشد.



مولا

حکیم

پنج - "اکه" در جهت ارتقاع سویه فکری و آموزش شاگردانش از شخصیتهای چیز فهم و آماده خدمت، استفاده لازم و هنر مندانه داشت، چنین شخصیتها را به حوزه های آموزشی شاگردانش راهنمایی می کرد (آنطوریکه انجنیر محمد عثمان را در زندان به آموزشدهی و پرورش دادن دعوت کرده بود). از جمله استاد واصف "باختری" در این راستا زحمات زیادی داشته و دست آورد های خوبی دارند. من تنی چند از آگاهان و شخصیت های مطرح سیاسی و فرهنگی رهروان "اکه" را میشناسم، که آنها بخشی از توانایی های معنوی خویش را مرهون احسان زحمات و همکاری ایشان می دانند و در حق آن جناب همیشه دعای خیر دارند.

شش - از بسا خاطرات "اکه"، منجمله آگاه شدن از زندانیان تازه وارد و برقراری تماس، تبادل اطلاعات و راهنمایی با بسیاری از آنها در ماه های میزان، عقرب سال 1357 خ (از جمله استاد جمشید "خاوری"، استاد عین علی شاه... و من در جریانیم) در زندان دهمزنگ (با وجود که خود در اتاق انفرادی زندانی بود) و چهار ماه آخر 1357 و بیش از شش ماه اول سال 1358 خ، در بلاک دوم پلچرخ (تعدادی از جمله داملاجان... و اینجانب آگاه ایم) گذر می کنم، چون فرصت برای بیان همه این خاطرات فعلاً میسر نیست و قابل یاد آوری می دانم "اکه بدخشی" همچون سرگذشت و کارکردهای زیادی داشته و به یقین همزمان هم سن و سال - آن مرد خرد و اندیشه، مثالها و خاطراتی از کارکردها و سخن های ناگفته از آن رادمرد را با خود دارند، اگر حافظه شان حکم می کند چه بهتر، بنویسند و داشته های خویش را به نسل نو و جامعه ارایه دارند و چه بهتر درج تاریخ سازند.

* * * * *

اکنون آنچه بسته، گریخته، به عنوان اندیشه ها و دیدگاه های، آن مرد خرد (دیدگاه ها و تفکرات "اکه بدخشی" در یادنامه های ده سالگی و بیست سالگی سالگشت او و در تعداد از شماره های جریده میهن ارگان نشراتی "س.ا.ز.ا" به نشر رسیده است) مستقیم از زبان "اکه" و یا تعدادی از یاران باوفا و شاگردان امانتداریش شنیده ام، صرف نظر از شکل و شیوه بیان - محتوا آنرا سالهاست در ذهن پرورده ام، طور فشرده خدمتان ارایه دارم :

اول - "اکه بدخشی" می گفت، افغانستان کنونی (نه کم و نه بیش)، خانه مشترک همه اقوام، قبایل، ملیتها و مذاهبی است که، در آن زیست و زندگی دارند. این اقوام، قبایل، ملیت ها و مذاهب، صرف نظر از کمیت و تفاوت های که دارند، با هم برادرند و از این بابت کشور ما غنا مند و زیباست، اما بنا به روا داشتن و تحمیل سیاست امتیاز و تبعیض حکام امتیاز طلب، برتری جو و عقبمانده اتحاد قبایل با هم برابر نیستند، اضافه می کرد، باید در راه احیا برابری آنها کوشید و راه های مختلف و متعددی را برای تطبیق امر برابری و از این طریق برای استحکام برادری آنها جستجو کرد. شاید یکی از این راه ها، استقرار نظام و سیستم فدرالی در کشور باشد. تکرار می کرد و صدا می زد، اگر در جهت احیای برابر زیستن اقوام، قبایل، ملیتها و مذاهب با هم برادر در سرزمینی بنام افغانستان توجه نشود و سرانجام به این ماموریت نایل نه آیم، دشمنان داخلی و خارجی مردم افغانستان، آنها (اقوام، قبایل، ملیتها و مذاهب برادر) را بیش از پیش (با دوام سیاست تفرقه انداز و حکومت کن) به جان هم خواهند انداخت. آن وقت جلوگیری از برخوردهای ناشی از دادن امتیاز و روا داشتن تبعیض و نابرابری ها، ناممکن خواهد بود و در نتیجه سیل عظیمی از خون برادران نابرابر به امر دشمنان (در لباس دوست)، توسط یکدیگری، در عدم آگاهی از مسایل جاری خواهد شد.

ناظر بودیم، بی توجهی به هشدار "اکه" مبنی بر گام گذاری بر اصل برابری - برادران (اقوام، قبایل، ملیتها و مذاهب ساکن کشور) نه تنها بدبختی بیشمار را سبب گردید، بلکه فاجعه آفرید، بدتر از مافیایی اقوام، ملیتها، مذاهب و باجگران سیاسی در این عرصه یکی پی دیگر با استفاده از نابرابری ها، از نام قوم، ملیت و مذاهب ظهور نمودند، مردم سراسر کشور را به اسارت کشیدند و از جمله به گروگانگیری مردمان قوم، ملیت و مذهب خودی پرداختند و برخی از تحصیل کرده ها هم در این دام تزویر در غلتیدند و به این ترتیب و از این طریق مجموعاً دوام زندگی انگلی اختیار کردند. ناگفته نباید گذاشت، ارایه طرح مسئله ملی و جستجوی راه های حل آن در کشور کثیر الملل و دارای مذاهب مختلف افغانستان، توسط "اکه بدخشی"، نه تنها خشم و غضب حاکمیت های قبیله ای افغانستان، رفقای انترناسیونالیست و برادران اخوت اسلامی را برانگیخت، بلکه مراکز قدرت ها، از جمله حساسیت جدی حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی را، از بابت انگیزه و تحرک حس آزادی خواهی ملی و مذهبی جمهوریت های آسیای میانه، سالها قبل برانگیخته بود.

دوم - "اکه" خیلی اسرار داشت و تکرار می کرد، افغانستان بنا به حالت و موقعیت جغرافیایی که دارد و موجودیت دو کشور اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری توده ای مردم چین در همسایه گی افغانستان، که هر دو دعوی نظام سوسیالیستی و رهبری آن سیستم جهانی و دنیای سوم را نیز در سر میپوراند و همزمان در این راستا باهم در رقابت اند، همچنان موجودیت مراکز اسلامی تندرو در منطقه و رقابت ایالات متحده و جهان غرب با اتحاد شوروی و قرار گرفتن دو بلاک نظامی و سیاسی در برابر هم - ناشی از دو سیستم متضاد جهانی، نباید به هیچ وجه لغزید و دنیالرو این و آن مرکز شد. باید سیاست مستقیم را در مطابقت با منافع متقابل با دولتها، کشورها و مردمان و با در نظر داشت حساسیت موضوع پیشه کرد. (چنین طرح، حس حقارت مراکز قدرت های چپ و راست منطقه و جهان را در بیرون و ایادی و وابستگان آنها را در داخل کشور تحریک نمود. آنها یک دست و یکجا در برابر طرح سیاست عدم دنباله روانه یا سیاست نا وابسته ارایه شده، به دشمنی علنی برخاستند) آن وقت چنین سیاست را "سیاست هو چی مین کاسترو" می خواندند.

مشاهده کردیم، سیاست زیکزاکای آقای محمد دادود گاهی به چپ و زمانی به راست در مسئله سیاست خارجی و لغزش سیاسی و عملی حاکمیت‌های 7 ثور و 6 جدی به سوی مسکو و نادیده گرفتن و بی توجهی به طرح ارائه شده سیاسی "اکه" در مسایل خارجی، یکی از علل فاجعه بی دهه های آخر کشور گردید و توازن جدا به هم خورد، نه تنها پای دولتهای قدرتمند منطقه و جهان را برای رقابت به افغانستان کشانید، بلکه کشور ما صحنه استعمال انواع سلاح های کشنده، مخرب و بکار گیری ایدئولوژی های افراطی، تند رو و رقابت ها آنها قرار گرفت و اگر دیر شود افغانستان سیاست مثبت و با توازن خود را باز نیابد، با تأسف فاجعه بی نوعی داعشی و بدتر از آن در راهست.

سوم - "اکه" در مورد دین مقدس اسلام تاکید موکد داشت که اسلام مکتب تساهل، تسامع و رستگاریست و اضافه می کرد، دین و فرهنگ در بسا موارد با هم در آمیخته و تفکیک آنها از یکدیگر دشواری های را به همراه دارد. یاد آور می شد هر چه بهتر و بیشتر ارزشهای اسلامی را - از عنعنات ناپسندی که بنام اسلام پذیرفته شده از هم تفکیک کرد، بعد از آن نه تنها برای حفظ ارزشهای اسلام عرق ریخت، بلکه در جهت شکوفای آن بایست تلاش کرد و در مسیر اتحاد و رستگاری مردم کشور درست بکار بست. "اکه" همیشه می گفت، از این که دین مقدس اسلام، منحيث حربه و ابزا در دست طبقات حاکمه و عمال آنها قرار گرفته و به جوهر رهایی بخش آن ابر تیره سایه افکنده است، به علمای آگاه، دین دوست و دین پرور است تا در جهت رهایی اسلام از چنگال بهره گیران و استبدادگران مجدانه بکوشند. همه شاهد بودیم و هستیم بی میالاتی در این زمینه، باعث گردید، تا امروز بیش از پیش دین مقدس اسلام منحيث ابزار در اختیار دیو و دد قرار گیرد و برای مقاصد ضد اسلامی و ضد انسانی، بسیار بی رحمانه و وحشیانه از آن سوء استفاده شود.

"اکه بدخشی" در پهلوی اهمیت ارزشهای اسلامی و استفاده موثر از آن، بر دست آورد های چند قرنه تمدن بشری، آموزش و بکارگیری این تجارب پای می فشرد و علاوه می کرد که، تلفیق دست آوردهای تکنیک، تکنالوژی و علوم امروزی دنیای غرب و فرهنگ والای عرفانی جهان شرق روشی است علمی، ستودنی و امریست حتمی و لازمی و نباید آن را از یاد برد، چون مکمل یکدیگرند.

چهارم - "اکه" به مردم زحمتکش افغانستان، به حیث تولید کننده نعمات مادی و ایجادگر ارزشهای معنوی جامعه ارج می گذاشت و اضافه می کرد، از آنچه مردم زحمتکش به وجود می آورند، سهمی کم و اندکی نصیب شان می گردد، ادامه می داد چون خلق کننده نعمات مادی و معنوی جامعه - زحمتکشان هست سزاوار آن اند، تا در تعیین سرنوشت و رهبری کشور مستقیم و یا غیر مستقیم، خود و یا نمایندگان واقعی آنها، نقش کلیدی و اساسی داشته باشند. به همین لحاظ به پیشنهاد مستقیم آقای استاد برهان الدین "ربانی"، قبل از مهاجرت اش به کشور پاکستان، مبنی به سهمگیری در کودتا علیه نظام آقای محمد داود - نه گفت. به همین ترتیب پیشنهاد حزب دموکراتیک خلق را، از طریق آقای غلام دستگیر "پنجشیری" برای سرنگونی رژیم محمد داود خان از طریق کودتا رد کرد.

"اکه" عمل کودتا را توطئه بیش نمی دانست و هر عمل اجتماعی بزرگ را در غیاب مردم کشور مردود می شمرد. نتیجه کودتاهای 26 سرطان، 7 ثور و کودتاهایی نافرجام دیگر توأم با نادیده گرفتن نقش مردم و دیدگاه آنها، در تحولات و سرنوشت خویش و کشور شان، به اثبات رسانید که جز نقش مردم، چنگ زدن به کودتا و کودتاها، راهی اثبات شده بوده به سوی خطا.

به همین منظور و از بابت نقش آگاهانه و اهمیت سهمگیری مردم در تحولات و دیگرگونی های کشور، "اکه" در سالهای (1349 و 1350 خ)، برای آگاهی بخشی و ستمدهی مردمان زحمتکش کشور، پیشنهادی را مطرح ساخت و به انگشت شمار از شایسته ترین شاگردانش، توصیه نمود آماده کار در میان مردم، به خصوص دهقانان باشند و بحیث حرفه، در این راستا گام بردارند. عده ای شایسته ها، نظر به توصیه "اکه" و تصمیم مسنولین وقت، ترک تحصیل کردند و در این راه گام برداشتند.

اما حاکمیت های ایدئولوژیک تک حزبی، تک قومی، عقبگرا، تاجر پسند، یکی بعد دیگری در تبتانی با قدرتهای منطقه و جهان، حاکم بر سرنوشت مردم و کشور شدند، در پهلوی بسا جفاکاری و خرابکاری ها - در نهایت به روند رشد طبیعی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه عمیقاً صدمه جبران ناپذیر وارد گردید و همه چیز را از مسیر اصلی اش منحرف ساخت و در نتیجه افغانستان را به جهنم روی زمین مبدل گردانیدند.

پنجم - "اکه" بر خلاف سیاستمداران وقت خویش، با در نظر داشت ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی عقب مانده افغانستان اعتقاد داشت، در چنین جامعه بی نهایت عقب مانده و نامتجانس، طبیعتاً حزب واحد سراسری به وجود آمده نمی تواند، زیرا افغانستان کشوریست عقب نگهداشته شده و در گوشه گوشه این سرزمین ساختارهای متفاوتی از

جمله اقتصاد و فرهنگ قبیله ای، ماقبل فنودالی، فنودالی و پدیده های صادر شده‌ی نو ظهور سرمایه داری خودنمایی می کند و حزب پدیده هست مربوط به نظام و سیستم سرمایه داری که در آن پدیده ها و زمینه های ملت - دولت و یا دولت - ملت بوجود می آید.

بدین لحاظ "اکه" اتحاد حلقات و تشکلهای سیاسی از مجموع نماینده گان بخشهای گوناگون زحمتکش کشور را، در چوکات جبهه بزرگ و سراسری افغانستان و از این طریق در جریان زندگی عملی گذار به سوی ایجاد حزب کلان و واحد را امر عملی می دانست و بس. به همین خاطر "محفل انتظار" را بنیاد گذاشت و مدت ها انتظار ماند. دیده شد بی اعتنایی به خواستههای طبقات، اقشار و طیفهای مردم مختلف جامعه و پای فشاری به منافع گروهی، قشری، تک حزبی، تک قومی و تک ایدئولوژی توأم با وابستگی به بیگانه ها، برای حفظ - تداوم و توسعه حاکمیت و یا تصاحب قدرت و فراموشی، منافع عمومی و بی اعتنایی به اهمیت جبهه متحد، عمیقاً مصیبت آفرین شد و هنوز که هنوز هست این مصیبت ناشی از سیاست انحصارگرایی ها، وابستگی ها و مداخلات ادامه دارد.

قابل یا آوری می دانم، "اکه بدخشی" بنا به شرایط اختناق و استبداد رژیم ها، زندانی شدن پی هم او در آن رژیمها و کوتاهی عمر، نتوانست دیدگاه ها و افکار خویش را، آنطوری که خود می خواست، به گوش مردمان داخل و خارج کشور برساند و در راه این آرمان نقد جان باخت. همچنان شاگردانش در جهت ترویج اندیشه ها و افکار "اکه" آنطوری که لازم بود و انتظار می رفت موفق نبودند. برعکس رقبا و حریفان داخلی و خارجی "اکه بدخشی" از یکطرف کم نبودند و از سوی با داشتن زمینه های گسترده‌ی مادی و امکانات وسیع تبلیغاتی، علیه او و اندیشه هایش، تبلیغات وارونه و سوء کردند که عمیقاً اثر گذار بود، بدین لحاظ سایه‌ی غبار اثرات تبلیغات سوء آنها هنوز بر اندیشه ها و مسائل مطروحه "اکه" کم و نیم باقیست.

آخرین روزها و ساعتهای زندگی "اکه" در زندان پلچرخی از لابلایی گفتار و صحبتهای چند تن چهره آگاه کشور تاجیکستان که با حاکمیتهای 7 ثور و 6 جدی به عنوان مشاور و ترجمان با آن حکومت ها سرو کار داشتند، چنین استنتاج می شود، در آستانه هجوم قوت های نظامی شوروی به افغانستان، هیئت رهبری اتحاد جماهیر شوروی، یک یا چند نوبت با "اکه بدخشی" دیدار داشتند و از او دعوت به همکاری - دولت در حال عبور آقای ببرک "کارمل" میکنند، "اکه بدخشی" برخلاف خواست و پیشنهاد آنها، نه گفته و به حقانیت اعتقادات و دیدگاه خویش پای فشرده و سرانجام جان می بازد و در دوام آن، رهبری شوروی و حاکمیت بعد - شش جدی در افغانستان آرام نمی شینند و برای عملی ساختن سیاست حاکمیت تک حزبی در جهت جابجایی عنصر مورد نظرشان در رهبری س.ا.ز.ا، "تلاش های دراز دامنی را انجام می دهند. در نتیجه این تلاشها به سازمان "بدخشی" درد سری زیادی ایجاد میکنند، اما به هدف ادغام سازمان در حزب مورد نظر نمی رنند.

"اکه بدخشی" گویا همزمان با جان باختن خویش به هموطنان خود پیام می فرستد و آن پیام را شاعر ارجمند و درد آشنایی، سالها بعد اینگونه به تصویر می کشد:

اینک آمد کاروان غیر، چشمت باز دار
زشت و زیبایش ببین اینش بگیر آتش مگیر
علم وی تحصیل کن از مکر وی دوری گزین
چشم بکشا گوش بر الفاظ بیجایش مگیر
این کتاب عصر ما باشد معمای شگفت
هوش کن این درس دشوار است آسایش مگیر

در فرجام از برگزار کنندگان همایش و بخصوص از آنانکه در عقب صحنه همکاری خوب مالی داشتند و یا برای خطاطی، خط نویسی، دیزاین فوتوهای "اکه"، سر براه سازی و تنظیم محفل و بسا مسایل دیگر زحمت زیاد کشیدند و عرق ریزانند، می خواهم سپاسگزاری نمایم. همچنان از این که اسم کسانی از جمله آقای دکتر "راسخ" ثبت فهرست سخنرانان نبود و در ضمن بنا به محدودیت زمانی پروگرام، به تعداد از مهمانان که آماده سخنرانی بودند فرصت می اثر نشد و یا فرصت مناسب میاثر نشد، از اینکه در بخشی های از تدارک همایش سهم و حصه داشتم شخصاً معذرت می طلبم. شاد، توانا و پویا باشید.